

«مثنوی» و «غزل» دو عرصه تجلی شعر فارسی

و

منزلت مولانا در این دو قلمرو

منوچهر دانش‌پژوه*

چکیده

می‌دانیم که در شعر فارسی دری، ۱۰ قالب شعری عرصه هنرنمایی سخن‌وران توانای پارسی‌گوی در بیش از هزار سال بوده است، اما هم از نظر حجم و کمیت و هم از حیث دل‌نشینی و کیفیت این قالب‌ها در یک ردیف نیست و چند قالب شعری، بیش از دیگر قالب‌ها ارزش شعر فارسی را نمایان ساخته است. از میان آن چند قالب «مثنوی» و «غزل» جای‌گاهی ویژه دارد. مولانا در این دو عرصه شهرتی تمام یافت و با سرودن مثنوی و غزلیات شمس بدین دو قالب شعری، اعتباری خاص بخشید.

کلید واژه:

قالب‌های شعری - مثنوی - غزل - مولانا - منزلت مولانا در مثنوی و غزل.

* عضو هیأت‌علمی دانش‌کده زبان و ادبیات فارسی دانش‌گاه علامه طباطبایی.

می‌توان گفت از میان ۱۰ قالب شعر فارسی دری، ۳ قالب، بیش از همه - هم از حیث معنا و مفهوم و هم دل‌پسندی ظاهر- در شعر پرمایه فارسی پسند خاطر دوست‌داران ادب فارسی بوده است. این سه قالب به ترتیب ظهور تاریخی خود عبارتند از:

الف- قصیده؛

ب- مثنوی؛

پ- غزل؛

قالب قصیده:

تقلیدی از قصاید عرب بود، به سبب آنکه شاعران بزرگ صدر شعر و ادب فارسی، خود در مدرسه، قصاید عربی آموخته بودند و این نخستین قالبی بود که اختیار کردند. نخستین شعری که به عنوان قدیمی‌ترین شعر فارسی (البته به صورت یک قطعه شعر جامع و نه ابیات فرد پراکنده) در تاریخ ادب فارسی، در تاریخ سیستان ذکر شده است. این قصیده محمدبن وصیف دبیر و کاتب یعقوب لیث است که پس از آنکه شعری به عربی در ستایش یعقوب سرودند، یعقوب گفت: «چیزی که من اندر نیابم چرا باید گفت؟» و پس از آن محمدبن وصیف قصیده‌ای به پارسی برای یعقوب لیث گفت و بطوری که صاحب تاریخ سیستان می‌نویسد، قصیده‌ای دراز است و فقط شش بیت آن در تاریخ سیستان نقل شده که الفاظ کهن و مهجور و متروک در اکثر ابیات این شش بیت مشهود است مطلع قصیده این است:

ای امیری که امیران جهان خاصه و عام بنده و چاکر و مولای و سگ‌بند و غلام^۱

قصیده با اینگونه ابیات که در مقایسه با قصاید شعرای بزرگ سده‌های چهارم تا ششم ابیاتی مُعَلَّق و تا حدی نامنسجم و حتی نامفهوم است، آغاز شد لیکن به قصاید بزرگانی چون انوری و سنایی و خاقانی رسید که در میان آنها قصایدی است که به شعر فارسی زینت و حرمت و شکوه بخشیده است.

همان‌گونه که حکیم طوس به حق درباره ایرانیان گفتند که: «هنر نزد ایرانیان است و بس»^۲ ایرانیان چه در هنرهایی که خود مبدع و مبتکر آن بوده‌اند مانند پیکرسازی و نقاشی ایرانی (مینیاتور) و نقاشی کتاب و جلد کتاب (که در جهان بی‌نظیر است) و آرایش‌های خاص در معماری و نظایر آن سرآمد دیگران بوده‌اند، و چه در هنرهایی که از دیگران اقتباس کردند، چنان در علو و اوج هنر کوشیدند که بعضی هنرها که از سرزمینی دیگر به ایران آمد و تعالی یافت، نسخه‌های اولیه آن در مقایسه با



صورت‌های متکامل آن، نظیر مقایسه صفحه و لوح مشق کودک دبستانی با نوشتهٔ فاضل و عالمی کامل می‌بود.

قصیده را سخن‌گویان و سخن‌وران ایرانی نخست از قصاید تازی اقتباس کردند، اما هم از حیث قالب و هم محتوا چنان شد که شعر ایرانیان را نمی‌توان با بزرگ‌ترین سرایندگان تازی نظیر شاعران سبعةٔ معلقه مقایسه کرد. از حیث محتوا، جهانی از شور و عشق و عرفان و هنر در شعر فارسی متبلور شد و از حیث قالب نیز قالب قصیده تکامل یافت و سپس غزل از بطن آن متولد شد و از حیث موسیقی شعر که رکن دیگری از قالب شعراست، اوزان شعر فارسی که در آغاز به چهل وزن نمی‌رسید، تا چهارصد وزن گسترش یافت^۳ و پس از آن بار دیگر از میان آن اوزان متعدد، شعرای بزرگ سی چهل وزن را که دلنشین‌تر بود برگزیدند که بهترین آن آهنگ‌ها را در غزل‌های غزل‌سرایان بزرگ می‌توان دید.

در دوران آغاز شعر فارسی به موازات قصیده، مثنوی نیز قالب مورد توجه سرایندگان بزرگ بود. لازم به گفتن نیست که قالب مثنوی برخلاف همهٔ قالب‌های دیگر شعر فارسی از حیث قافیه محدودیتی ندارد. همه قالب‌ها حتی قالب‌های کوچک مانند رباعی و دو بیتی نیز در قافیه ابیاتشان اشتراک دارند، اما در قالب مثنوی هر بیت قافیه‌یی مستقل دارد و تنها قالبی است که گفته‌های مبسوط و مفصل مانند داستان‌سرایی و نظم تاریخ و وقایع در آن میسر است.

از همان آغاز شعر فارسی، به موازات قصیده، مثنوی نیز در شکل ممتاز خود ظاهر شد و شاید بتوان گفت: اوج تکامل و ترقی مثنوی در آغاز بیش از قصیده بود، چون نخستین کسانی که مثنوی سرودند، بزرگانی چون رودکی (در نظم کلیله و دمنه) و فردوسی (در نظم کتاب بی‌همتای شاهنامه) بودند. با آن‌که متأسفانه از آثار رودکی جز اندکی باقی نمانده، اما وجود شاهنامهٔ فردوسی که خوش‌بختانه به طور کامل به دست همهٔ نسل‌های ایرانی رسیده شاهدی بر علو مثنوی در آغاز شعر فارسی است، به طوری که حتی مثنوی سرایان سده‌های بعد (در مثنوی رزمی و حماسی) نه تنها چیزی بر شاهنامه نیفزوده‌اند، بلکه هیچ‌یک از مقلدان فردوسی، کارشان قابل مقایسه با شاهنامه نیست.

به عبارت دیگر می‌توان گفت همهٔ انواع قالب‌های شعر فارسی با گذشت زمان راه کمال پیمود، هم قصیده، هم رباعی و هم غزل که بعدها از قصیده جدا شد، کمال یافت، اما مثنوی حماسی فردوسی در همان آغاز چنان در اوج بود که بعد از او هیچ شاعری دستش به طاق رفیع حماسهٔ فردوسی نرسید و بزرگانی دیگر چون سنائی و مولوی و

سعدی و نظامی که مثنوی‌های بسیار فاخر ساختند، موضوع اثرشان با شاه‌نامه که حماسه و تاریخ بود، متفاوت بود.

بنابراین بیش از آنکه آثاری جاودان بی‌همانند مانند مثنوی معنوی مولوی و بوستان سعدی و مثنوی‌های عاشقانه خسرو و شیرین و لیلی و مجنون نظامی پدید آید، شاه‌نامه فردوسی خود به تنهایی و یک‌تنه، ارزش قالب مثنوی را در شعر فارسی نمایان ساخت که نه فقط در مثنوی سرایی بلکه در همه فنون و انواع شعر موثر افتاد و الگویی برای شاعران در همه زمینه‌ها شد.

پس آنچه درباره فردوسی و شاه‌نامه او گفته‌اند و از این پس خواهند گفت مبالغه و اغراق نیست، بلکه هر پژوهنده‌ای گوشه‌ای از اهمیت کار فردوسی را کاویده است و همه این کاوش‌ها علاوه بر افتخارات فردوسی و اثر او، به طور غیرمستقیم افتخاری برای قالب «مثنوی» در شعر فارسی است که اگر از جهت محتوا کسی بعد از فردوسی بر ارزش حماسه‌سرایی او نیفزوده، لیکن از حیث قالب مثنوی، بزرگانی چون مولانا و سعدی و نظامی و پیروان آنان بر افتخارات این قالب افزوده‌اند و پس از فردوسی، از حیث مثنوی‌سرایی، مولانا جلال‌الدین نامورترین ایشان است که نام کتاب او «مثنوی معنوی» است و هر ایرانی آشنا به شعر و ادب هرگاه واژه «مثنوی» را به طور مطلق بگوید یا بشنود، مثنوی مولوی متبادر به ذهن و خاطر اوست.^۴ نام «مثنوی» را مولانا خود بر کتاب خویش نهاده است.

با توجه به اینکه «مثنوی» نام قالبی از شعر است و نامی است عام نه خاص، در نظر نخست چنین پنداشته می‌شود که نام اصلی این کتاب نامی دیگر بوده و به سبب موجز بودن واژه مثنوی، خوانندگان آن را بدین نام نامیده‌اند یا اینکه در آغاز «مثنوی مولوی» خوانده شده (مانند مثنوی فردوسی که به شاه‌نامه فردوسی گفته‌اند) و سپس برای اختصار «مثنوی» گفته‌اند.

بعضی نیز پنداشته‌اند که مولانا نامی دیگر بر اثر جاودانی خویش نهاده که «صیقل‌الارواح» نامی است که گمان برده‌اند.

شادروان استاد بدیع‌الزمان فروزانفر در کتاب زندگانی مولانا جلال‌الدین محمد می‌نویسد:

بعضی پنداشته‌اند که نام مثنوی، صیقل‌الارواح است به دلیل این بیت:
 مثنوی که صیقل ارواح بود بازگشتش روز اسـتفتاح بود



و این اشتباه است، چه مولانا در دیباچه و هر جا مقتضی ذکر کتاب است آن را مثنوی می‌خواند و لفظ صیقل ارواح تنها در همین بیت آن هم توأم با مثنوی دیده می‌آید و می‌رساند که مقصود وصف مثنوی است نه بیان اسم آن.^۵

مولانا در موارد متعدد از کتاب خود با نام مثنوی یاد می‌کند و اهمیت کتاب او موجب شده که این نام عام که در شعر فارسی نام مشهورترین و پرمصرف‌ترین قالب است، به سبب کتاب مولوی از نام عام به نام خاص مبدل شود و هرگاه نام مثنوی به زبان آید به جای مصداق اصلی آن که صدها هزار بیت شعر فارسی است، نام مثنوی مولوی به ذهن متبادر شود.

نمونه‌ای از ابیات فراوانی را که مولانا در آنها نام کتاب خود را فقط مثنوی آورده ذکر می‌کنیم:

مثنوی در حجم گر بودی چو چرخ	در ننگجیدی درو زین نیم برخ ۲۰۹۸/۱
چون ز دریا سوی ساحل بازگشت مثنوی که صیقل ارواح بود	چنگ شعر مثنوی با ساز گشت بازگشتش روز اسفتتاح بود ۶ و ۵/۲
گردن این مثنوی را بسته‌ای مثنوی پویان، کشنده ناپدید مثنوی را چون تو مبدا بوده‌ای	می‌کشی آن سوی که دانسته‌ای ناپدید از جاهلی کش نیست دید گر فزون گردد تو اش افزوده‌ای ۵-۳/۴
همچنان مقصود من زین مثنوی	ای ضیاء الحق حسام‌الدین توی ۷۵۴/۴
گر شدی عطشان بحر معنوی فرجه کن چندانک اندر هر نفس	فرجه‌بی کن در جزیره‌ی مثنوی «مثنوی» را «معنوی» بینی و بس ۶۸ و ۶۷/۶
مثنوی را مسرح مشروح ده	صورت امثال او را روح ده ۱۸۴/۶
مثنوی را چابک و دلخواه کن	ماجرا را موجز و کوتاه کن ۵۲۵/۶
مثنوی مادکان وحدت است	غیر و احد هر چه بینی آن بت است ۱۵۲۸/۶

ابیاتی که ذکر شد و ابیات دیگر که در آنها مولانا نام کتاب معنوی خود را «مثنوی» نهاده است روشن می‌کند که شهرت این کتاب و وجه تسمیهٔ این کتاب از سراینده بزرگ آنست.

و اما غزل مولانا

در شعر فارسی همانطور که می‌دانیم تغزل‌های قصاید - که دیباچه شیوا و زیبایی قصاید برای جلب نظر خواننده قصیده بود تا نظر او را برای مقصد و مطلب قصیده که امری خاص بود جلب کند - با گذشت زمان، به استقلال تغزل و تبدیل آن به «غزل» انجامید.

«غزل» که در معنای لغوی عشق ورزیدن بود و در شعر، نخست به شعرهای خوش‌طنین و ملحون اطلاق می‌شد و ترکیب «قول و غزل» به معنای آوازخوانی بود، بتدریج به نام قالبی شعری اطلاق شد که از نظر جنبه هنری شعر به صورت به‌ترین قالب شعری در زبان فارسی در آمد، آن چنان که عمده شهرت سه تن از چهار قله شعر فارسی (فردوسی، سعدی، مولوی، حافظ) یعنی دو شاعر بزرگ قرن هفتم: سعدی و مولوی و شاعر نامدار قرن هشتم: حافظ، مدیون غزل است.

هنر غزل که از قرن ششم به وسیله شاعرانی چون سنائی و انوری و مختاری از شکل نامتکامل تغزل رو به تکامل رفته بود، در قرن هفتم توسط سعدی به کمالی رسید که فراتر از آن نامتصور بود. دو شاعر دیگر توانستند در برابر غزل سعدی، غزل خود را مطرح کنند، یکی هم‌عصر او یعنی مولانا بود و دیگری بعد از او حافظ.

غزل مولانا با چاشنی عرفان و شور و حال و سماع صوفیانه توانست با محتوای معنوی خود جمال ظاهر خود را تکمیل کند و حافظ با ابداع غزل «حافظانه» یعنی نوعی غزل که از همه موضوعی در آن سخن آید (که بسیاری از آن موضوعات در ظرف بلورین غزل جایش نبود) غزل‌هایی مطرح کرد که نه پیش از حافظ نظیری و سابقه‌ای داشت و نه حتی پس از او کسی توانست از عهده چنین هنری برآید.

بنابراین از میان چهار قله شعر فارسی، شاعر نخست یعنی فردوسی فقط در قالب مثنوی، توان بی‌نظیر و استادی خود را به ظهور رسانید و چهارمین قله یعنی حافظ، فقط در غزل.

در میان آن دو گوینده بزرگ، دو قله دیگر یعنی سعدی و مولانا، هم در مثنوی و هم در غزل به شهرت عالم‌گیر رسیدند، چنانکه مثنوی مولانا در میان کتب حکمی و عرفانی و بوستان سعدی (که به سبب اهمیتش آن را سعدی‌نامه نام نهادند) در بین مثنوی‌های اخلاقی - اجتماعی بی‌همانند ماندند.

شاید بتوان گفت عمق مطالب در مثنوی مولوی و شرح و بسطی که گاهی یک بیت آن می‌طلبد، در همه آثار منظوم فارسی بی‌نظیر است، به طوری که می‌توان گفت



اگر آنچه را مولانا در حدود بیست و پنج هزار بیت مثنوی به رشته نظم کشیده، می‌خواست با زبانی مشروح نیز بیان کند، به قول خود او مثنوی هفتاد من کاغذ می‌شد. بهترین دلیل، تعدد شروح و تفاسیری است که در طی سده‌های گذشته تا حال بر مثنوی مولانا نگاشته شده و بعضی به بیش از ده جلد بالغ گردیده و هنوز گفتنی‌های ناگفته درباره این اثر عظیم باقی است.

مولانا و سعدی افزون بر غزل و مثنوی، در انواع دیگر شعر نظیر رباعی و دیگر قالب‌های شعری و همچنین در نثر هنر خویش را نمایانده‌اند (که البته سعدی در نثر نیز در ادب فارسی بی‌همتاست) با این حال در آثار آنان این نکته نمایان است که در پدید آوردن آثار خویش، بهبود زندگانی و دانش و معرفت خوانندگان سروده‌ها و نوشته‌های خود را خواسته‌اند، نه شهرت خویش را - که برای بعضی سرایندهگان هدف و مقصود نخستین بوده است. سعدی در آغاز گلستان از دم فرو بستن و انزوای خود سخن می‌گوید و تاریخ زندگی او نشان می‌دهد که پس از سفر سی ساله (یا بیشتر)، وقتی به موطن خویش شیراز باز می‌گردد، به خانه خود که در وسط شهر بوده نمی‌رود و در روستایی خارج از شهر شیراز و در محلی کوهستانی (آنجا که اکنون آرام‌گاه اوست و تا چند دهه پیش با شهر شیراز فاصله داشت) مسکن می‌گزیند و منزوی می‌شود، تا در همان‌جا به خاک سپرده می‌شود.

مولانا جلال‌الدین بر خلاف شاعرانی که تخلص شاعری خود را بر سر زبان‌ها می‌انداخته‌اند و در همه اشعار تکرار می‌کرده‌اند و گاهی تخلص خود را به تخلصی دیگر (که خوشایند ممدوح یا دیگر مردمان باشد) تبدیل می‌کرده‌اند و حتی نام کتاب خود را به نامی دیگر موسوم می‌ساختند؛ نه تخلصی اختیار می‌کند و نه به کتاب خود نامی خاص می‌نهد.

تخلص غزل‌های او نام مراد و مرشد او «شمس» است. آن دیوان کبیر کم‌نظیر را به نام مرشد محبوب و معشوق خود شمس، مشتهر می‌سازد و بر مثنوی خود نامی نمی‌نهد و چنانکه دیدیم در همه شش دفتر مثنوی، فقط نام عام مثنوی را که به هر مجموعه منظوم که در قالب مثنوی سروده شده می‌توان نهاد، به کتاب خود اطلاق می‌کند و آیا این خود تعلیمی آشکار در بی‌توجهی به شهرت و نام که یکی از مطلوب‌ترین امیال انسان است، نیست؟

شاعر، راه‌نمای اجتماع است و تأثیر شعر خوب از هر سخنی در مردمان بیش‌تر است. انسان که حیوان ناطق و اندیش‌مند است، هم سخن خوب را به خوبی درک می‌کند و هم گوینده خوب و معتقد به گفته خویش را و بی‌جهت نیست که سخنی که در صلاح مردمان گفته آید حتی در نزد ناصالحان پسندیده‌تر است و به همین سبب است که

مثنوی و غزل که هر دو مربوط به زندگی همگان است - چه مربوط به اخلاق و معرفت باشد و چه عشق - نزد خواننده‌ای که اهل ادراک است، مقبول طبع واقع می‌شود. مثنوی معنوی مولوی جامع‌ترین مثنوی زندگی اجتماعی است و در غزل او که سخن از عشق است، سخن به عشق صوری منحصر نمی‌شود، هم در عشق ظاهری از آن می‌توان بهره گرفت و هم در عشق ملکوتی، و این خاصیت غزل است که غزل‌سرایان جای قصیده‌سرایان را که اغراضی خاص در قصیده اعمال کرده‌اند می‌گیرند و به همین جهت است که می‌گوییم «مثنوی» و «غزل» دو عرصه تجلی شعر فارسی است و چهار قلّه شعر فارسی یا مثنوی سروده‌اند یا غزل و یا هر دو، و مولانا در هر دو قالب سخن را به کمال معنوی رسانیده است.

پی‌نوشت

۱. تاریخ سیستان به تصحیح ملک‌الشعراى بهار، چاپ دوم، ۱۳۵۴ش، ص ۲۱۰.
۲. شاهنامه فردوسی، به کوشش دکتر دبیر سیاقی، جلد چهارم، ص ۱۹۴۵.
۳. به‌ترین اوزان شعر فارسی را در غزل‌های سعدی و مولانا و حافظ می‌توان شنید.
۴. این نکته نیز گفتنی است که پیش از مولانا واژه مثنوی به خیلی از کتب داستانی منظوم اطلاق می‌شده است. مانند مثنوی وامق و عذرای عنصری و مثنوی ویس و رامین و حتی مثنوی فردوسی (شاهنامه) اما شهرت این نام برای شش دفتر مولانا موجب شده است که بعد از آن از این واژه برای منظومه‌های دیگر کمتر استفاده شود. در چهار مقاله نظامی عروضی سمرقندی که صد و اندی سال پس از فردوسی نگاشته شده شاهنامه فردوسی را به نام «مثنوی فردوسی» نام برده است (رک: چهار مقاله با حواشی دکتر معین، چاپ سوم، ۱۳۳۳ش، ص ۲۲).
۵. زندگانی مولانا جلال‌الدین محمد مشهور به مولوی، به خامه بدیع‌الزمان فروزان‌فر، چاپ سوم، ص ۱۵۸. بعضی از کتب مشهور، در اصل نام‌هایی دیگر داشته‌اند، مانند حدیقه سنایی که فخری‌نامه و الهی‌نامه نامیده شده است:

از حکیم غزنوی بشنو تمام	ترک جوشش شرح کردم نیم خام
آن حکیم غیب و فخر العارفین	در الاهی نامه گوید شرح این

مثنوی معنوی، چاپ نیکلسون، جلد سوم، ص ۲۱۳



کتاب‌نامه

۱. تاریخ سیستان به تصحیح ملک‌الشعراى بهار، چاپ دوم، ۱۳۵۴ش.
۲. چهار مقالهٔ نظامی عروضی سمرقندی، با حواشی دکتر محمد معین، چاپ سوم، ۱۳۳۳ش، انتشارات زوار.
۳. زندگانی مولانا جلال‌الدین محمد بلخی به خامه بدیع‌الزمان فروزان‌فر چاپ سوم، انتشارات زوار.
۴. شاه‌نامه فردوسی، به کوشش دکتر دبیر سیاقی، جلد چهارم، ص ۱۹۴۵.
۵. کلیات شمس با دیوان کبیر با تصحیحات و حواشی بدیع‌الزمان فروزان‌فر، چاپ دوم، ۱۳۵۵ش، انتشارات امیرکبیر.
۶. مثنوی معنوی تصحیح نیکلسون، به اهتمام دکتر نصراله پورجوادی، انتشارات امیرکبیر (۴ جلد)، ۱۳۶۳ش.

Archive of SID